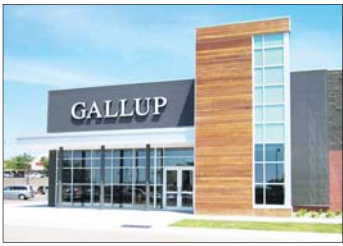


زنان

تغییرات اجتماعی در بستر جشنواره

● مؤسسه نظرسنجی گالوپ گزارشی درباره ۱۰ تغییر عمده‌ای که در مدت ۵۰ سال برگزاری جشنواره موسیقی و هنر ووداستاک در نیویورک پدید آمده، به قلم لیدیا سعد، سردبیر ارشد، منتشر کرده است. برخی از نشریات نظیر یواس‌ای تودی نیز در زمان برگزاری این جشنواره گزارش‌هایی درباره تغییر ریشه‌های این جشنواره و تغییر نگاه شرکت‌کنندگان در آن منتشر کرده بودند. این جشنواره که به‌تازگی پنجاهمین سال برگزاری‌اش را پشت سر گذاشته است، بهانه‌ای شده تا به تغییرات اجتماعی سال‌های اخیر اجتماعی این کشور و زنان پرداخته شود. در واقع این جشنواره اهمیت چندانی ندارد و آن‌قدر کاتالیزوری مهم برای تغییر نبود. جنگ ویتنام، جنبش‌های زنان و حقوق مدنی، جنبش محیط زیست، پیشرفت‌های پزشکی برای تولد کودک و گسترش تلویزیون‌های خانگی فقط برخی از عواملی است که در دهه ۱۹۶۰ به تحولات اجتماعی کمک کرده است.
باین‌حال ووداستاک نشانه‌ای از تغییرات اساسی اجتماعی زیرپوستی بود. تحلیل گالوپ نشان می‌دهد که در سال ۱۹۶۹ اکثر آمریکایی‌ها بسیار مذهبی بودند، از رابطه جنسی قبل از ازدواج ناراضی بودند و روی خوشی به ازدواج‌های نژادی نشان نمی‌دادند. نیمی با سقط جنین در



سه‌ماهه اول مخالف بودند و احتمالاً بسیاری فکر می‌کنند روابط همجنس‌گرایان باید غیرقانونی باشد. علاوه‌براین تعصب علیه زنان و سیاه‌پوستان آن‌قدر گسترده بود که حتی احتمال انتخاب رئیس‌جمهور زن یا سیاه‌پوست به ذهن کسی نمی‌رسید و اکثر زنان ترجیح می‌دادند به جای کارکردن در خارج از خانه، خانه‌دار شوند. مواضع آمریکایی‌ها از آن زمان به بعد در این موارد تغییر کرده و در بعضی موارد به طور «درخور توجهی تغییر رخ داده است. باین‌حال به جز کاهش دینداری و ترجیح خانواده‌های کوچک‌تر، این تغییرات پس از ووداستاک به طور ناگهانی اتفاق نیفتاد؛ بلکه در چند دهه تحول پیدا کرد.

بسیاری ووداستاک را یکی از نقاط عطف موسیقی عامه می‌دانند و مؤسسانش این کنسرت را راهی جدید و راحت برای پیوندادن مردان تجارت به یکدیگر می‌دانستند. برای بررسی گذشته تغییرات اجتماعی توجه به تغییرات نسلی کاملاً ضروری است؛ زیرا جوانان ووداستاک اکنون گروه سالمند هستند، درواقع امروزه بیشتر مردم جامعه آمریکا از نسل ووداستاک و فرزندان آن تشکیل شده است. نظرسنجی درباره این جشنواره در واقع می‌تواند نمود تغییرات اجتماعی آمریکا باشد.

پیشخوان

اینترنت بدیل در «بازخورد»

● عکس روی جلد شماره نهم نشریه «بازخورد» به میزان مصرف برق در استخراج بیت‌کوین اختصاص یافته است. اما تیتِر یک بازخورد نهم به اینترنت بدیل پرداخته است. در سرمقاله این شماره توضیح داده شده که چطور ایده اینترنت بعد از تجاری و امنیتی‌شدن از اهداف اولیه خود دور شده است. پرونده اینترنت بدیل پیشنهاد می‌دهد که اگر بخواهیم اینترنتی عاری از روابط قدرت داشته باشیم می‌توانیم تعاونی‌های پلتفرمی داشته باشیم.

• در شماره نهم بازخورد چند گزارش از وضعیت رسانه‌ای ایران منتشر شده، از جمله گزارشی که به مصرف رسانه‌ای کشاورزان ایران پرداخته است. تلویزیون نگاه‌نگردن تعداد چشمگیری از ایرانیان هم از دیگر موضوعات این شماره است. گزارشی نیز در بازخورد نهم منتشر شده درباره ایرانیانی که از فرط استفاده از تلفن همراه به استیصال رسیده‌اند.

• پروژه «اوری‌دی گلشهر» در بازخورد این شماره معرفی شده است. در این پروژه، عکاسان افغانستانی ساکن گلشهر مشهد از زندگی روزمره هم‌وطنان خود عکاسی می‌کنند و روی یک صفحه اینستاگرام می‌گذارند. ترجمه یادداشت اسلاوی ژئیک درباره سیرال «بازی تاج‌وتخت» هم در شماره نهم بازخورد منتشر شده است. مصاحبه با شوشانا زیوف، تحلیل‌گر درباره اپلیکشن «فیس‌اپ» و بخش دوم گزارش تحقیقی روزنامه نیویورکتایمز درباره امپراتوری رسانه‌ای روبرت مرداک هم از دیگر مطالب این شماره است. مجله تخصصی بازخورد با سردبیری و مدیرمسئولی سعید ارکان‌زاده منتشر می‌شود. این شماره آن ۱۲۰ صفحه دارد که ۲۵ هزار تومان بر آن قیمت گذاشته شده است.

روزنامه شتر

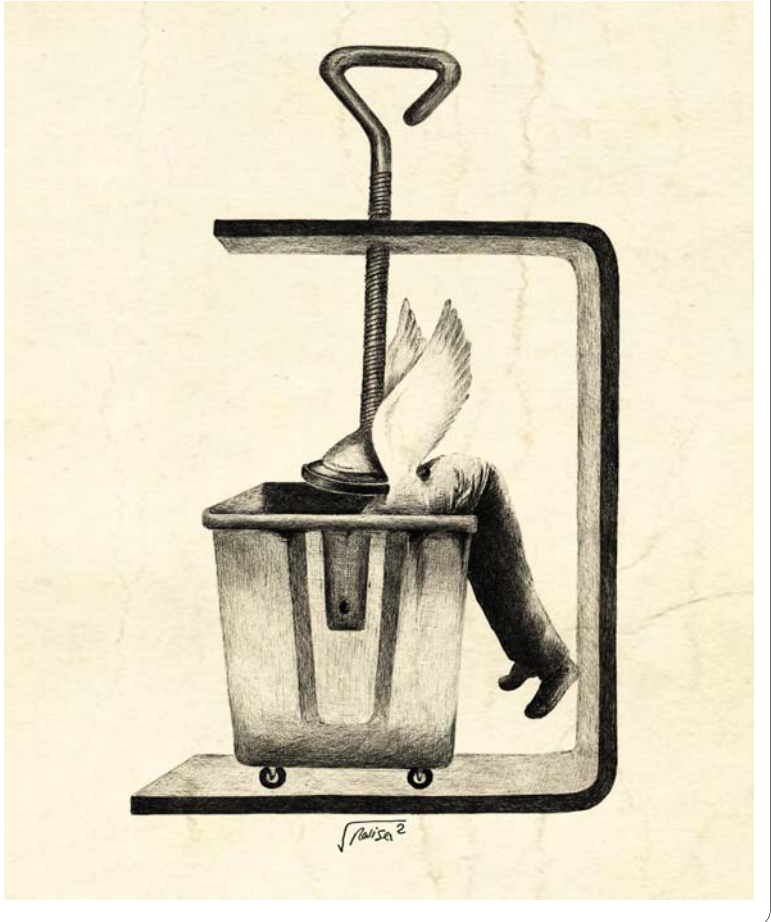
www.sharghdaily.ir

یکشنبه ۱۰ شهریور ۱۳۹۸ • ۱ محرم ۱۴۴۱ • ۱ سپتامبر ۲۰۱۹ • سال هفدهم • شماره ۳۵۱۴ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۰۴ • اذان مغرب ۱۹:۵۱ • اذان صبح فردا ۵:۰۹ • طلوع آفتاب ۶:۳۷

روزنارضا

کارتون خواب

پریسا نور الهی



تلنگر

آسیب‌های اجتماعی، خانواده را نشانه گرفته است

تکنیم افرادی که مرتکب جرم و وارد زندان می‌شوند، پیامدهای منفی آن را خانواده باید تحمل کند. این نکته را اضافه کنم در عین حال که خانواده از آسیب‌های اجتماعی تأثیر می‌پذیرد، می‌تواند در کنترل و کاهش آسیب‌های اجتماعی نقش بسزایی داشته باشد. گرچه معتقدم نباید فقط به خانواده تکیه کرد، چراکه در کنترل و کاهش آسیب‌های اجتماعی هم باید به فرد، هم خانواده و هم جامعه توجه شود و نگاه به حوزه مدیریت آسیب‌های اجتماعی در سطوح مختلف باید نگاهی همه‌جانبه باشد. اعتقاد من این است خانواده یکی از مورد وثوق‌ترین کانون‌های اجتماعی است که سلامت جامعه در گرو سلامت آن است و نباید به‌راحتی از کنار آن بگذریم. بنابراین باید از ظرفیت خانواده در مدیریت هوشمندانه‌تر حوزه آسیب‌های اجتماعی بیشتر و بهتر بهره بگیریم و اعضای خانواده به‌ویژه کودکان‌مان را از کودکی، برای اینکه در آینده عضو مؤثری در خانواده باشند، تربیت کنیم. نگرانی ما اینجاست که خانواده عمدتاً از مطرح‌کردن مشکلات و مسائل خود در بیرون از خانواده اکراه دارد و این خصیصه به مزمن‌شدن مشکلات درون خانواده منجر می‌شود که درمان آن را به‌مراتب دشوارتر خواهد کرد. بزرگ‌ترین دلیل گسترش و رشد آسیب‌های اجتماعی هم همین موضوع است که ما نخواست‌ایم آسیب‌های اجتماعی را به عنوان یک معضل بپذیریم.

در بازتوانی افراد آسیب اجتماعی هم خانواده نقش دارد. گرچه معتقدم هم فرد، هم خانواده و هم جامعه می‌توانند تأثیرگذار باشند. اول خود فرد است که باید باور کند تا پایان عمر نباید و نمی‌تواند درگیر آسیب باشد و باید باور داشته باشد می‌تواند مسیر زندگی خود را عوض کند. دوم، محیط‌های اجتماعی (جامعه) است. پذیرش اجتماعی در جامعه می‌تواند بستری فراهم کند تا افرادی که به هر دلیلی درگیر مشکل شده‌اند، بتوانند به زندگی طبیعی، درست و مستقل بازگردند. یکی از گروه‌هایی که در بازگشت و بازتوانی این افراد نقش مهمی دارد، خانواده است. همان‌گونه که خانواده هنگام بیماری نقش حمایتگری خود را در حد اعلا بروز می‌دهد، هنگام درگیری فرد با آسیب‌های اجتماعی نیز همین خانواده می‌تواند در بازگشت او به زندگی سالم مؤثر باشد. از در بیرون‌انداختن و نپذیرفتن واقعی و... راه را برای غرق‌شدن بیشتر در جرائم و آسیب‌ها باز می‌کند. هر چند این کار بسیار سخت است. اگر قرار است خانواده سالمی داشته باشیم، هر کدام از ما در درون خانواده باید عاملی باشیم برای اینکه آن خانواده بانشاط و مسئولیت‌پذیر باشد و کیفیت روابط‌مان به گونه‌ای باشد که از بودن در کنار یکدیگر احساس آرامش داشته باشیم؛ آرامشی که می‌تواند به ایفای نقش‌هایمان در خانواده و جامعه کمک کند.

● **رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران**

عبدالرحمن نجل رحیم

مغزپژوه

تا به حال فکر کرده‌اید در ۲۴ ساعت، چه مدت را می‌خوابید و از این مدت چه مقدار را در رؤیا می‌گذرانید؟ در مدتی که بیدارید، چه مدت را در خیال سیری می‌کنید؟ یا از خودتان پرسیده‌اید چرا می‌خوابیم؟ چرا خواب می‌بینیم؟ چرا اغلب چهار ساعت از اوقات بیداری خود را هم در خیال می‌گذرانیم؟ پژوهشگران امروزه به این نتیجه رسیده‌اند خواب با خیال رابطه‌ای نزدیک دارد و هر دو آنها برای گسترش توانایی‌های شناختی و خلاقیت ما در مقابله با مشکلات روزمره زندگی لازم هستند. هنوز عده‌ای تصور می‌کنند خواب تجربه‌ای نزدیک به مرگ است و گویا حین خواب مغز ما خاموش است. یا اینکه رؤیا و خواب‌دیدن همچون خارج‌شدن روح از کالبد و به پروازدرآمدن آن در عالمی دیگر و جداشدن از جسم است. شواهد علمی جدید خط بطلانی بر همه تصورات ظاهرا عامه‌پسند فوق کشیده است. در همه مراحل خواب مغز ما فعال و پویاست و هیچ‌وقت خاموش نمی‌شود. خواب با مرگ رابطه‌ای ندارد. در خواب و رؤیا، رابطه مغز با بدن، احساسات و عواطف حفظ می‌شود و نوعی آگاهی در حضور دیگران و ظهور من فاعل در مرکز روایت، شکل می‌گیرد. در خواب و رؤیا، گرچه تقریباً رابطه مستقیم با اتفاقات پیرامون قطع می‌شود، ولی ذهن از دست بدن فرار نمی‌کند، چه بسا که مرکزیت بدن بیشتر به رخ کشیده می‌شود. به عبارت‌ی، بدن نقش واسط خود را برای مبادله هیجانات و عواطف بینافردی به‌طور برجسته‌تری به نمایش می‌گذارد. رؤیا نوعی خیال‌پردازی در خواب است، و به اجرای تئاتر می‌ماند که به تخیل و خلاقیت نیاز دارد. در رؤیا، آزادی عمل ذهن، محصول مشترک مغز-بدن در رابطه با محیط در سایه حضور دیگران، گسترش بیشتری پیدا می‌کند تا درجه انعطاف‌پذیری یا پلاستیسته مغز، آزموده شود. رؤیا در خواب، اوج هنرنمایی مغز و بدن عاطفی-اجتماعی است. برخلاف تبلیغات وسیع شبه‌علمی، محتوای خواب و رؤیا مملو از نمادهای ساخته‌شده از آرزوهای سرکوب‌شده یا اخته‌شده در لباس مبدل نیست، محتوای خواب پر از استعاره‌های ملموس زندگی در بیداری و در تجربیات زیسته است. هنگام خواب و رؤیا، گسستی در فرایند عاطفی شناختی رخ نمی‌دهد. خواب و رؤیا تداوم زندگی در بیداری است. پژوهشگران به طور مکرر این تداوم و عدم ناگسستگی را در ابعادی وسیع نشان داده‌اند. برای مثال، از روی مدارک موجود، پیوند و ناگسستگی محتوای رؤیا با جریانات عادی زندگی در فرانتس کافکا، نویسنده معروف چک، بررسی دقیق شده است (هسال و لیندز، ۱۹۷۰). حافظه و خاطره با بار هیجانی عاطفی در خواب‌دیدن و رؤیا دخالت دارند، در عین

کودک

آینده بدون امید

سعی شده به آن پاسخ داده شود، دلیل مورد حمله قرارگرفتن آموزش و پرورش است؟ تحلیل این است که به‌ویژه در کشورهای ساحل مرکزی (بورکینافاسو، مالی و نیجرا) و اطراف دریاچه چاد (کامرون، چاد و نیجریه)، تقابیل ایدئولوژیک با آنچه به عنوان آموزش غرب و آفریقای مرکزی نقض می‌شود. در حال حاضر، نزدیک به دو میلیون کودک به دلیل خشونت و ناامنی در مدارس و اطراف مدارس خود، از آموزش محروم می‌شوند. در بورکینافاسو، کامرون، جمهوری آفریقای مرکزی، چاد، جمهوری دموکراتیک کنگو، مالی و نیجریه افزایش تهدیدات و حملات علیه دانش‌آموزان، معلمان و مدارس سایه‌ای بر آموزش کودکان می‌اندازد، نعتراً بر آنها بلکه بر خانواده و جامعه آنان. اکنون بیش از هر زمان دیگری، دولت‌ها باید مجدداً بر تعهد خود بر آموزش کودکان و تأمین منابع لازم برای کمک به شهروندان



برای یادگیری تأکید کنند. اکنون زمان تلاش مجدد برای اطمینان از هدررفتن پتانسیل نسلی از جوانان و کودکان است که در جنگ‌ها و درگیری‌ها گرفتار شده‌اند. یونسف در نقشه‌ای نه چندان دقیق مناطق جنگی را مشخص کرده است تا به میزان مشکل در آفریقا اشاره کند. در بسیاری از مناطق غرب و آفریقای مرکزی شاهد افزایش خشونت نسبت به آموزش و پرورش توسط گروه‌های در حال جنگ هستیم به طوری که بیش از یک چهارم از ۷۴۲ حمله تأییدشده سال ۲۰۱۸ به مدارس جهان در پنج کشور در غرب و آفریقای مرکزی رخ داده است. تعداد مدرسه‌ای که مجبور به تعطیلی به دلیل افزایش ناامنی در مناطق غرب و آفریقای مرکزی شده‌اند، از اواخر ۲۰۱۷ تا تابستان ۲۰۱۹ سه برابر شده است. ۹هزارو ۲۷۲ مدرسه در هشت کشور تا ژوئن امسال بسته شده‌اند و بیش از ۰۹ میلیون دانش‌آموز از تحصیل و ۴۴ هزار معلم از کار محروم شده‌اند. یکی از سؤالاتی که در گزارش یونسف

رؤیاهایی که به کابوس می‌انجامند اما بدن را ترک نمی‌کنند

حال، خواب و رؤیا باعث تقویت ثبت حافظه عملی و رویدادی روزمره می‌شود. خواب و رؤیا رابطه بین خاطره‌پردازی و خیال‌پروری را تقویت می‌کند. یکی از دلایلی که برخلاف تصور عامه‌پسندانه، ما هنگام خواب‌دیدن از بدن خود جدا نمی‌شویم و در قالب بدن خودمان می‌مانیم، عارضه معروف فلج خواب است. در مرحله‌ای از خواب که رؤیا اتفاق می‌افتد، عضلات بدن ما به‌طور موقت از کار می‌افتند و فقط عضلات چشم ما به‌طور ریتمیک حرکت می‌کنند. در این مرحله اگر عاملی ترسناک باعث بیداری شود، آگاهی از احساس فلجی با وحشت همراه آن در هیئت بختکی روی قفسه سینه فشار می‌آورد و چهره ترسناک دیگری که بسته به فرهنگ می‌تواند به صورت هیولا، جن، کله حیوانات ترسناک یا موجودات کره دیگر باشد، در نظر ظاهر می‌شوند. همه این خیالات ترسناک را در قالب تن خود و با توجه به زمینه اجتماعی و فرهنگی خودمان هنگام فلج خواب در گذر ناگهانی از مرحله‌ای از خواب به خواب سبک و بیداری تجربه می‌کنیم. مثالی جالب از این پدیده را می‌توان در نقاشی معروف «کابوس شبانه» اثر هاینریش فوسلی، نقاش سوئیسی (۱۷۸۱) دید. معلوم نیست خود فوسلی گرفتار فلج خواب بوده یا بر اساس تجربیات دیگری این تابلو را خلق کرده است. چون فوسلی به تئاتر عشق می‌ورزیده، عده‌ای بر این باور هستند او این تابلو را از صحنه‌ای معروف در تئاتر رومنو ژولیوت شکسپیر برداشت کرده است که در آن مرکوتیو برای رومئو از ملکه اساطیری سخن می‌گوید. گی دو موپاسان، نویسنده معروف فرانسوی، نیز در داستان کوتاه خود، هورلا (۱۸۸۶) این پدیده را شرح می‌دهد. محمود دولت‌آبادی از روی روزنوشت‌های خود در کتاب «نون نوشتن» موروی بر احوالش در سال‌های ۵۰ تا ۷۴ کرده است. در قطعه سی‌وپنج کتاب، رؤیای کابوس‌گونه‌ای را نقل می‌کند که آن را پاره گم‌شده قصه در حال نوشتن خود می‌داند. در این قطعه دولت‌آبادی به‌وضوح تداوم ناگسسته زندگی در بیداری با خواب و رؤیا و کابوس‌های فلج‌کننده ناشی از ترس تعقیب، دستگیری، شکنجه، زندان و قتل را توصیف می‌کند. او نشان می‌دهد چگونه رؤیاهای به کابوس‌انجامیده ما در پیوند با تجربیات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و ادبی قرار می‌گیرد. شاید رؤیاهایی که به کابوس‌های ترسناک می‌انجامد، نهیب آگاهانه‌ای باشند تا بتوانیم اوقات بیداری هوشیارانه‌تری داشته باشیم. خلاصه شاید بتوان گفت خواب و رؤیا یک پدیده ذهنی و طبیعی ناشی از انعطاف بازگوشانه بدن و مغز اجتماعی ما برای مقاومت در مقابل اقتدار ماورایی مسلط بر واقعیات زندگی است که کابوس‌های زمان بیداری ما را می‌سازد.

پی‌نوشت:

۱- علاقه‌مندان به این موضوع می‌توانند به نوشته تفصیلی من، رؤیا، ادبیات و واقعیت (رؤیایی که به کابوس انجامید)، در مجله بازتاب دانش، شماره ۱۸، سال ۱۳۸۹ مراجعه کنند.

ایران

ما دوروی یک سکه‌ایم



کاظم هژیر آراد

بازیگر

● چرا ایران را دوست دارم؟ پرسش تفکربرانگیز و درگیرنده‌ای است. سؤالی است که ذهن بسیاری از فیلسوفان، متفکران و هنرمندان را به خود مشغول داشته و می‌دارد. آنها پاسخی قطعی به این سؤال نمی‌دهند هرچند می‌توان از سخنانشان که در پرده‌ای از ابهام و خیال است به نتیجه‌ای رسید. اما در هر صورت این هم هست که مخاطبشان را به تفکر و اندیشه واداشته و نشانه‌هایی از چرایی دوستی وطن را به ایشان نشان داده‌اند. برخی مانند فردوسی بزرگ در وصف دوستی ایران کار را به حد اعلا درجه ایثار رسانده و گفته‌اند: چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد مولانا جلال‌الدین به طور تمثیلی از خود یا از خالق خود می‌پرسد:

از کجا آمده‌ام آمدمم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایم وطنم یا در ادامه می‌پرسد: من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم آنکه آورد مرا باز برد تا وطنم مولانا نیز در اینجا تفسیر دیگری از قرآن می‌کند و می‌گوید وطن اصلی ما همان جایی است که خداوند ما را از جنشش آفرید. در قرآن کریم آمده است: (ان مثل عیسیٰ عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون)

همانا مثل خلقت عیسی علیه‌السلام در خارق‌العاده‌بودن به امر خدا مانند خلقت آدم بوده است که خدا او را از خاک آفرید پس بدان خاک گفت بشری به حد کمال باش همان دم چنان گردید! این نص صریح قرآن است که می‌گوید (خداوند) انسان را از عنصر خاک آفرید و بدان جان داد.) حافظ شیرین‌سخن در تأیید قرآن می‌فرماید:

دوست دیدم که ملائک در میخانه زدند// گل آدم برشدند و به پیمانه زدند. در اینجا میخانه و پیمانه را باید به معنی استعاری محیط زیست و روش زندگی انسان فهمید. سخن شیرین خیام باز هم یادآوری می‌کند که: پایان سخن شنو که ما را چه رسید// از خاک برآمدم و بر باد شدیم. باز پیداست خاکی که توسط باد به هوا برمی‌خیزد، پایان و انجاشم دوباره همان خاک است. از همه این سخنان بزرگان ادب، فلسفه و هنر می‌توان نتیجه گرفت که ماهیت و منشأ اصلی ساحت انسان خاک است. جسم انسان از همان جنسی است که قرار است بعد از گذشت چند سال از تولد، به همان جنس اولیه بازگردد. پس می‌توان در ذات انسان میل نهانی بازگشت به اصل خود را مشاهده کرد. به عبارت دیگر ما ذاتاً و خصلتاً مایلیم به جنس اصلی خودمان که خاک است بازگردیم. یا به عبارت درست‌تر دوستدار و دلنگ همان خاکیم که از آن آمده‌ایم. اما چرا ما وطن را دوست داریم؛ برای اینکه ما همان خاک تغییر شکل‌یافته خداوندیم. وطن خاکی است که از آن برآمده، رشد کرده و بالیده‌ایم.

معنای‌ای که از حب وطن و ملی‌گرایی مستفاد می‌شود، بیشتر سیاسی و اجتماعی است اما معنای واقعی آن به معناهای دیگر مرتب است و آن این است که ما ذاتاً با عناصر خاستگاهمان از یک جنسیم. در هر حالت و شکلی باز می‌خواهیم به اصل خود بازگردیم و اصل ما همان خاکی است که از آنجا آمده‌ایم. دنبال هویت وجودی گشتن با دوستی وطن از همین یکی‌بودن و متصل‌بودن، نشئت می‌گیرد ولی انسان نتوانسته است به معنی واقعی خاک یعنی وجود خود پی ببرد و پیوسته دانسته و ندانسته در تخریب آن می‌کوشد. یعنی اینکه با بی‌توجهی به خاک و محیط زیست خودزنی می‌کند و وجود خودش را از بین می‌برد. متأسفانه انسان‌ها تاکنون نتوانسته‌اند به راز وجود خود و زمین که مایه حیات آنهاست پی ببرند و در تخریب آن از یکدیگر جلو می‌زنند. اما انسان کجا هم به خاستگاهش می‌اندیشد و از خود سؤوال می‌کند رابطه او با خاستگاهش چیست و چرا آن را دوست دارد.

بسیار پیش آمده است که یک ماه و یک سال یا بیشتر در خارج از وطن و جای تولد خود زندگی کرده‌ایم و به شدت دلتنگ آن محله‌مان شده‌ایم. خواسته‌ایم هر چه زودتر به موطن خود بازگردیم. نفس خاک زادگاه با ما سخن می‌گوید و ما را به سوی خود می‌کشاند. بوی خاک زادگاه با انسان حرف می‌زند. مناسبات مردم مزم و بوم آشناست. زبان، عادات، مناسک و همه آشنا و جزئی از وجود ماست. اگر تن خود را عزیز و دوست می‌داریم؛ خاکی را که ما را به عرصه رسانده است، نیز باید دوست داریم. در واقع وقتی به دنیا می‌آییم با محیط زندگی‌مان دو روی یک سکه‌ایم و هرگز از هم جدا نبوده و نخواهیم بود. خاک ما را دوست دارد، مهربانانه به ما غذا می‌دهد، نوبتمان که سر رسید، مستقانه ما را در آغوش می‌گیرد و در خود ذوب می‌کند. حال ما را چیز از اوست، او را دوست دارم. اسمش هرچه می‌خواهد باشد وطن، سرزمین آبا و اجدادی، قلمرو و دوستش دارم و می‌دانم که او هم مرا دست می‌دارد زیرا ما دو روی یک سکه‌ایم یعنی هستی.

منبع: (۱)، کلام اسلامی حوزه‌های تخصصی، حسن علیزادی‌سلیمانی، ۱۳۷۹، شماره ۳۵.